

مفهوم «اصل حقوقی» و مقایسه آن با «قاعده حقوقی»

(مطالعه تطبیقی در حقوق ایران و فرانسه)

علی عباس حیاتی *

تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۹۵/۸/۲۲

چکیده

در هر نظام حقوقی اصول حقوقی اهمیت و جایگاه ممتازی دارد که شناخت آن در فهم و استنباط احکام حقوقی بسیار مؤثر است. در حقوق ایران هر چند به صورت پراکنده از اصول حقوقی سخن به میان آمده است ولی بررسی آنها نشان می‌دهد مباحث مطرح شده نتوانسته است به خوبی مفهوم این اصطلاح حقوقی و تمایز آن از مفاهیم مشابه را نشان دهد. در تعریف اصول حقوقی می‌توان گفت این اصول، احکامی کلی، دائمی و الزامی‌اند که مبنای حقوق موضوعه قرار گرفته و عقل مستقل آن را برای تضمین حقوق اساسی و سعادت انسان‌ها ضروری می‌داند و نقش هدایتگرانه‌ای در قانونگذاری و دادرسی دارد. اصول حقوقی مفهومی متمایز از قواعد حقوقی دارند. قواعد حقوقی، احکامی کلی، الزام آور و دارای ضمانت اجرا هستند که از سوی مرجعی ذی صلاح، به منظور ایجاد نظم در روابط اجتماعی وضع می‌گردند؛ بنابراین قواعد حقوقی مصنوع قانونگذار ذی صلاح است، در حالی که اصول حقوقی جایگاهی فراقانونی دارد و تبعیت از آن حتی برای قانونگذار الزامی است. اصول حقوقی اهمیتی بالاتر از قواعد حقوقی دارد و قانونگذار نباید قاعده حقوقی وضع نماید که مغایر با اصول حقوقی باشد.

کلیدواژه‌ها: اصول بنیادین حقوقی، اصول حقوقی، اصول کلی حقوقی، قواعد حقوقی.

* استادیار گروه حقوق دانشگاه رازی.

مقدمه

در حقوق موضوعه، در مواردی اصطلاح «اصول حقوقی» بکار رفته است (ماده ۳ ق.آ.د.م). در بعضی موارد با اصطلاحاتی مشابه نظیر «اصول و قواعد آمره» (بند ۳ ماده ۳۷۱ قانون مزبور) و «اصول و مقررات» (ماده ۱ قانون مزبور) از همین مفهوم یاد شده است. این اصطلاحات دارای معنا و مفهوم خاصی در قلمرو علم حقوق هستند که شناخت آن و همچنین شناخت پاره‌ای از اصطلاحات مشابه، برای درک حقوق موضوعه و تفسیر قواعد و مقررات آن ضروری است. در متون حقوقی فراوانی از این اصطلاحات استفاده شده است اما همه نویسندگان در مفهوم این اصطلاحات، برداشت یکسانی ندارند. لذا پاسخ به این سؤالات که اصل حقوقی چه مفهوم و جایگاهی در حقوق موضوعه دارد؟ تفاوت اصل حقوق با قاعده حقوقی در چیست؟ اهمیت زیادی دارد. با توجه به اینکه، در همین خصوص، بحث‌های مشابهی در حقوق فرانسه وجود دارد، لذا جهت غنای بیشتر تحقیق، موضوع را به شکل تطبیقی در حقوق ایران و فرانسه مورد بررسی قرار می‌دهیم. از این رو، ابتدا به بررسی مفهوم اصل حقوقی می‌پردازیم و پس از آن ضمن تشریح مفهوم قاعده حقوقی، به صورت مقایسه‌ای این دو اصطلاح حقوقی را مورد بررسی قرار می‌دهیم و وجوه اشتراک و افتراق آن دو را تبیین می‌نماییم.

مبحث نخست - مفهوم اصل حقوقی

گفتار نخست - تعریف لغوی

شناخت مفهوم اصل حقوقی مستلزم شناخت معنای واژگان به کار رفته در این ترکیب اصطلاحی است. در فرهنگ‌های لغت گفته شده است: «اصل» به معنای بیخ و یا بنیاد و هر آنچه وجود آن بسته به وی باشد، است (دهخدا، ۱۳۸۵: ۱/۱۶۸)؛ اما از نظر اصطلاحی عموماً، واژه «اصل» را در یکی از معانی زیر بکار برده شده است:

۱- به معنای بن و ریشه چیزی: در اینجا، «اصل» در برابر «فرع» قرار دارد و به معنای پی و بنیاد چیزی گفته می‌شود که فروعات بر آن قرار می‌گیرد. فرع، بر خلاف اصل، چیزی است که بر غیر خود بنا می‌شود. در ترکیب اصطلاحی «اصول فقه»، واژه اصول در این معنا به کار رفته است؛ زیرا علم اصول فقه، برای علم فقه اصل است و فقه، فرع بر آن است.

۲- به معنای قاعده: «قاعده» به حکم عامی گفته می‌شود که همه موضوعات خود را در بر می‌گیرد. ولی هر قاعده عامی ممکن است دچار تخصیص شود و حکم خاص، پاره‌ای از موضوعات را از شمول حکم خارج کند. حکم عام، اصل است و حکم خاص، استثناء بر آن است. مثل اصل لزوم عقد که متضمن این حکم است که هر عقدی

لازم است مگر اینکه جواز آن به اثبات برسد. عقود جایز استثنایی بر اصل لزوم عقد هستند.

۳- به معنای «دلیل»: گاهی اصل به معنای دلیل و مبنای چیزی گفته می‌شود؛ مانند اینکه گفته شود: «الاصل فی هذه المسئلة، الكتاب والسنة» یعنی دلیل اثبات حکم در این مسئله کتاب و سنت است.

۴- به معنای «اصول عملیه»: در معنایی دیگر «اصل» به راه حل‌هایی گفته می‌شود که در فرض عدم دسترسی به حکم واقعی، برای تشخیص حکم ظاهری یا تشخیص وظایف مکلفین، بکار گرفته می‌شود. به این راه حل‌ها اصول عملیه گفته می‌شود که شامل اصل استصحاب، اصل برائت، اصل تخییر و اصل احتیاط است. در ماده ۳۵۷ (ق.م) اصل در همین معنا به کار رفته است. این ماده مقرر می‌دارد: «در صورتی که حق یا دینی بر عهده کسی ثابت شد اصل بقاء آن است، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود» (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۶۲۴ و ۶۲۵؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۱/۴۲۱؛ انصاری، ۱۳۷۶: ۲۱۴).

۵- به معنای «ارجح»: در مواردی، «اصل» به معنای «ارجح» استعمال می‌شود؛ مانند اینکه گفته شود «در کلام، حقیقت اصل است» (الاصل فی الکلام الحقیقه)؛ یعنی اگر امر مردد باشد میان حمل کلامی بر معنای حقیقی آن یا بر معنای مجازی آن، حمل بر حقیقت اصل است؛ یعنی حمل کردن آن کلام بر معنای حقیقی، رجحان دارد؛ یعنی ترجیح دارد که تلاش شود مثل مال تلف شده به زیان دیده داده شود.

۶- به معنای «ظاهر»: در مواردی «اصل» به معنای «ظاهر» استعمال شده است. در موادی از قانون مدنی چنین مفهومی از آن مد نظر بوده است؛ مانند حکم مقرر در ماده ۱۹۶ قانون مزبور. به موجب این ماده کسی که معامله می‌کند اصل این است که برای خود معامله می‌کند، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود؛ یعنی ظاهر این است که به نام و برای خود معامله می‌کند نه به نمایندگی از طرف دیگری.

در ترکیب اصطلاح «اصل حقوقی»، واژه «اصل» در معنای نخستین بکار رفته است، یعنی در معنایی که با «فرع» تقابل دارد؛ بنابراین، آنچه بنیاد را تشکیل می‌دهد، اصل است و آنچه بر این بنیاد مبتنی است، فرع است. اصل در اینجا به معنای ریشه و بنیاد چیزی است که فروعات بر آن مبتنی می‌شود؛ اما واژه «اصل» در معنای دوم آن بیشتر در قلمرو قواعد حقوقی استعمال می‌گردد؛ یعنی جایی که قانونگذار، قاعده عامی را بیان کرده و سپس با حکمی استثنایی، مصادیقی را از شمول آن حکم عام، خارج کرده است. در این حالت، به حکم عام، اصل و به حکم خاص، استثناء گفته می‌شود؛ و منظور از واژه «حقوقی» در ترکیب اصطلاحی مزبور، «حقوق موضوعه» است؛ یعنی اصلی که در قلمرو حقوق موضوعه می‌تواند قابل استناد باشد

گفتار دوم - تعریف اصطلاحی

گنجینه‌هایی از احکام حقوقی دست یابیم که حتی بتواند قانونگذار را در تعیین مسیر درست قواعد حقوقی راهبر باشد. توسل به چنین شیوه تفسیری مستلزم آن است که پذیرفته شود، حقوق فقط شامل قواعد و مقرراتی نیست که ساخته ذهن بشر است، بلکه آنچه را که بشر تحت عنوان حقوق می‌سازد باید بر ستون‌های مطمئن و ارزشمندی تکیه نماید که فراتر از اراده آنها است و چنین مبنای مطمئن فرا انسانی است که می‌تواند، پایه‌های استوار و خلل‌ناپذیر نظام حقوقی را تشکیل دهد.

با توجه به مقدمه مذکور، برای ارائه تعریف درستی از اصول حقوقی، بهتر است، ابتدا اندیشه‌های حقوقدانان فرانسوی را مورد بررسی قرار دهیم و پس از آن به تبیین و تحلیل دیدگاه‌های حقوقدانان داخلی بپردازیم.

در حقوق فرانسه دیدگاه‌های پراکنده‌ای در خصوص مفهوم اصول حقوقی مشاهده می‌شود که بررسی آن نشان می‌دهد که این مفهوم، در بدو طرح، دارای ابهامات زیادی بوده است؛ ولی در طول زمان، تحلیل‌های حقوقدانان در شفاف‌سازی آن اثر گذار بوده است. دوماً^۳ در کتاب قوانین خود از «اصول اولیه کلیه قوانین» سخن به میان آورده است و تعمق در این مفهوم نشان می‌دهد، از این عبارت، مفهومی قریب به مفهوم اصول حقوقی در ذهن ایشان بوده است. پلانزیول^۴ در کتاب دوره مقدماتی حقوق مدنی از «اصول حقوق طبیعی» سخن به میان آورده است، همچنین کاپیتان^۵ وقتی قانون ۲۹ دسامبر ۱۹۳۴ در خصوص فروش اقساطی اتمبیل را نقد می‌کند از «اصول کلی حقوقی» سخن به میان می‌آورد (بولانژه، ۱۳۷۶: ۷۵ و ۷۶)؛ بنابراین، به مرور در ذهن حقوقدانان این مفهوم شکل گرفته است که بر نظام حقوق موضوعه، پاره‌ای از اصول حاکم است که نقش و جایگاهی به مراتب پر اهمیت‌تر از مقررات قانونی ایفاء می‌کنند که لازم است برای شناخت آن تلاش بیشتری صورت گیرد.

در رویه قضایی فرانسه نیز از این مفهوم، تحت عنوان «اصول»^۶، «اصول کلی حقوقی»^۷، «اصول رهنمای»^۸، «اصول بنیادین»^۹ و ... یاد شده است (صادقی، ۱۳۹۴: ۲۴). در مواردی

3. - Domat
4. - Planiol
5. - Capitant
6. - les principes. (Civ. 17 Fevrier, 1993. Pourvoi, n 91-16 928)
7. - les principes generaux du droit. (Civ, 25 juillet 1953)
8. - les principes directeurs. (Soc, 8 juin, 1994, pourvoi, n 90-42)
9. - les principes fondamentaux. (Soc, 10 decembre, 1984, pourvoi, n 83- 44 364)

اصول حقوقی که به آن «اصول کلی حقوقی»^{۱۰} نیز گفته شده می‌شود، در هر نظام حقوقی نقش و جایگاه ویژه‌ای دارد. قبل از تعریف این اصطلاح، لازم است به دو نکته به عنوان مقدمه بحث، اشاره شود.

اولاً- حقوقدانان در تعریف مفاهیم حقوقی طبیعتاً، تحت تأثیر عوامل مختلفی همچون نگرش‌های فلسفی، مذهبی، اخلاقی و فرهنگی هستند. به دلیل اینکه حقوقدانان از این حیث مبنای متفاوتی مد نظر قرار می‌دهند، لذا تعاریف آنها از مفاهیم حقوقی یکسان نیست. در تعریف اصل حقوقی نیز اختلاف نظرات فراوان است.

ثانیاً- شناخت اصول حقوقی مستلزم پذیرش شیوه تفسیری است که چنین امکانی را برای حقوقدان فراهم سازد. به‌طور کلی برای تفسیر احکام حقوقی دو شیوه تفسیری وجود دارد که از آن تحت عنوان مکاتب تفسیری یاد می‌شود. این مکاتب شامل مکتب تفسیر لفظی و مکتب تفسیر آزاد (تحقیق علمی) است. در مکتب تفسیر لفظی، حقوقدان کوشش خود را در این راه صرف می‌کند تا از ظاهر عبارات قانون و پیدا کردن اصول و قواعد کلی مندرج در آن به‌منظور قانونگذار دست یابد. لذا اگر برداشت و یا استنباط، به یکی از متون قوانین اتکا نداشته باشد، اعتباری ندارد. مطابق این دیدگاه، قانون کامل است و به نیروی منطقی می‌توان تمام احکام مورد نیاز را از آن بیرون کشید (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۹۳). به نظر پیروان این مکتب، قانون تنها منبع حقوق است. دادرس مأمور اجرای قانون است و نمی‌تواند به میل خود، قاعده حقوقی بسازد. لذا در مواردی که قانون حکم صریحی ندارد، باید کوشش کند تا از مفاد و معانی مواد اراده قانونگذار را به دست آورد (همان: ۱۰۰). اگر چنین دیدگاهی معیار تفسیر باشد، اصول حقوقی را باید از دل متون قوانین خارج نمود.

اما در مکتب تفسیر آزاد یا تحقیق علمی، حقوقدان، به نیازمندی‌های اجتماع و خواسته‌های آن بیش از متون قوانین توجه می‌نماید. حقوقدان در جستجوی منبع واقعی حقوق است و در این تحقیق آزادانه سیر می‌کند تا نیازمندی‌های اجتماع را به بهترین شیوه ممکن برطرف نماید. لذا خلأ و یا نقص قانون را آن‌چنان که عدالت اقتضاء می‌کند برطرف می‌نماید و در این مسیر دغدغه کشف مراد قانونگذار را ندارد و تلاش او محدود به این نمی‌شود تا مقصود قانونگذار را کشف کند (همان: ۹۴). بر اساس چنین مکتب تفسیری برای شناخت اصول حقوقی محدود به متون قوانین و کشف مراد قانونگذار نیستیم. بلکه برای شناخت اصول حقوقی باید به فراتر از اراده قانونگذار پرواز نمود تا به

2. - les principes généraux du droit

از قانون مدنی فرانسه نیز از «اصول» سخن به میان آمده است. در ماده ۱۱۹۶ این قانون عیناً به همین واژه اشاره شده است. در ماده ۱۵۸۴ قانون مزبور، اصطلاح «اصول کلی قراردادها»^{۱۰} استعمال شده است. در مواد دیگری نیز با تعبیر مشابه به همین مفهوم اشاره شده است که نشان می‌دهد، حتی در ذهن قانونگذار، مفهومی به نام اصول کلی حقوقی جای داشته است. در لایحه جدید پیشنهادی اصلاح قانون مدنی فرانسه عده‌ای از حقوقدانان از این ایده دفاع کرده‌اند که در تعهدات قراردادی اصل حقوقی تعریف گردد و البته عده‌ای هم با آن مخالفت دارند (Chevallier, ۲۰۱۴-۲۰۱۵). P ۱ et s. متداول بودن چنین اصطلاحی در حقوق فرانسه باعث شده است، حقوقدانان برای آن تعریفی متناسب ارائه کنند. در فرهنگ اصطلاحات حقوقی فرانسه، برای مفهوم «اصل» معانی مختلفی تبیین شده است. از جمله: قاعده یا هنجار عمومی با ویژگی غیرحقوقی که می‌توان از آن هنجاری حقوقی استنباط کرد. یا قاعده‌ای حقوقی که متنی قانونی آن را به نحوی کلی و عمومی بیان کرده که قابلیت اعمال بر موارد متعدد را دارد و از طریق یک مقام عالی تحمیل می‌شود. یا حکم کلی که هر چند چه در متنی قانونی وارد نگردیده، ولی از لحاظ حقوقی الزامی است (Gerard, (C), ۲۰۱۵, p ۷۲۰).

کاهن فرود، لوی و رادن^{۱۱} در تعریف آن گفته‌اند: «اصول حقوقی اصولی هستند که راهنمای قانونگذار در وضع قانون، راهنمای دادرسی و راهنمای مفسر در تفسیر قانون است» این تعریف علی‌رغم اینکه به یکی از مهم‌ترین کارکردهای اصول حقوقی اشاره دارد، ولی به عمده‌ترین شاخصه‌های اصول حقوقی که بتواند آن را از سایر احکام مشابه، مانند قواعد حقوقی، متمایز سازد، اشاره‌ای نمی‌کند (همان: ۲۶). دوگی^{۱۲} اصول حقوقی را «هنجار حقوقی»^{۱۳} می‌نامد و می‌گوید، هنجارها و یا بنیادهای حقوقی اصولی هستند که به‌طور مستقیم از زندگی اجتماعی ناشی شده و مبنای تمام قواعد دیگر است. به اعتقاد دوگی، اصول حقوقی که برخاسته از احساس عدالت و تعاون اجتماعی است، مبنای همه قواعد حقوقی هستند. دوگی می‌گوید، روحیه عدالت طلبی اجتماع است که آنان را به سمت استنباط اصول حقوقی پیش می‌برد. البته وی عدالت را مفهومی نسبی می‌داند و آن را حسب اقتضائات زمانی و مکانی دستخوش تغییر می‌داند. در نتیجه، اصول حقوقی شکل گرفته بر

اساس مفهوم عدالت نیز دستخوش تغییر و تحول‌اند. وی معتقد است در بخش حقوق اموال قانون مدنی فرانسه فقط سه اصل حقوقی وجود دارد که این سه اصل عبارت است از: ۱- اصل احترام به مالکیت فردی ۲- اصل قدرت اجبار کننده قراردادها ۳- اصل الزام به جبران خسارت ناشی از تقصیر (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۲۹۰ و ۲۹۱). این چنین برداشتی از اصول حقوقی نیز صحیح به نظر نمی‌رسد. ایراد اساسی در این است که عدالت در نظر وی مفهومی نسبی و متغیر است. در حالی که به نظر می‌رسد عدالت مفهومی مطلق است و آنچه عدالت است در طول زمان تغییر نمی‌کند و نباید از مکانی به مکان دیگر متغیر باشد. لذا اگر عدالت مفهومی مطلق انگاشته شود، اصول حقوقی منعطف از آن نیز پایدار دانسته می‌شود. ایراد دیگر در این است که وی معتقد است، در حقوق اموال فقط سه اصل حقوقی وجود دارد. در حالی که شمار اصول حقوقی حاکم بر حقوق اموال بیشتر از آن است. اصل حریت، اصل حاکمیت اراده، اصل آزادی قراردادها، اصل عدالت معاوضی در قراردادها و ... از جمله اصول دیگری است که به‌وضوح بر حقوق اموال حاکم‌اند. ضمن آنکه، برای شناخت جایگاه درست اصول حقوقی نباید این مفهوم را به‌گونه‌ای بیان کرد که در مواردی با عرف و قواعد حقوقی یکسان انگاشته شود.

به اعتقاد ژان بولانژر (Jean Boulanger) اصول حقوقی ایده‌های اصلی هستند که قوانین بر مبنای آن وضع می‌شوند. وی اصول حقوقی را نظام بخش قواعد حقوقی می‌داند. (بولانژر، ۱۳۷۶: ۹۳ و ۹۴) بنابراین مطابق این دیدگاه اصول حقوقی جایگاهی فراقانونی دارند و علی‌رغم اینکه به شکل قانون نیستند ولی ارزش قانون دارند (Brunet, ۲۰۱۶, p ۲۰۷-۲۲۱). این تعریف نیز به‌مانند تعاریف گذشته، بخشی از حقیقت اصول حقوقی را نمایان می‌کند و بر محوری بودن جایگاه اصول حقوقی نسبت به نظام حقوقی تأکید دارد. ولی متضمن تعریف جامعی از این مقوله نیست؛ زیرا به عمده‌ترین ویژگی‌های اصول حقوقی که بتواند این احکام را از سایر احکام مشابه تمایز کند، اشاره نمی‌کند.

یکی دیگر از حقوقدانانی که اصول حقوقی را تعریف کرده است، هرمان بکر اتریشی است. وی گفته است: «اصول کلی حقوقی، قواعد نانوشته‌ای هستند که در یک جامعه معین از سوی وجدان عمومی به‌منزله قانون پذیرفته می‌شوند» (Bekaert, ۱۹۱۳, p ۱۷۲). نکته قابل توجه در این تعریف این است که تأکید می‌کند، اصول حقوقی وجود دارند که فراتر از قانون قرار داشته و قانونگذار آن را وارد در متون قوانین نکرده است؛ ولی مفهوم مخالف این نکته قابل انتقاد است؛ زیرا شمار زیادی از اصول حقوقی وارد در متون قوانین شده‌اند و ماهیت اصل بودن را حفظ کرده‌اند؛ بنابراین در تعریف اصول حقوقی نباید قلمرو آن را محدود

10. - les principes généraux des conventions
11. - Kahn, Levy, Rudden
12. - Doguit
13. - Normes juridiques

تفاوت بنیادین با قواعد حقوقی و سایر احکام حقوقی دارند. به همین دلیل در تعریف این مفهوم باید ویژگی‌هایی را در نظر گرفت که بتواند وجه تمایز آن را با سایر احکام مشخص نماید. لذا می‌توان گفت: «اصول حقوقی، احکامی کلی، دائمی و الزامی‌اند که مبنای حقوق موضوعه قرار گرفته و عقل مستقل آن را برای تضمین حقوق اساسی و سعادت انسان‌ها ضروری می‌داند و نقش هدایتگرانه‌ای در قانونگذاری و دادرسی دارد». این تعریف از اصول حقوقی، دارای ویژگی‌هایی به شرح زیر است:

۱. اصول حقوقی احکامی کلی‌اند: یکی از ویژگی‌های اصول حقوقی، کلی و عمومی بودن است. در منطق، کلی در برابر جزئی قرار داده می‌شود و مقصود از کلی مفهومی است که بر مصادیق متعدد صدق کند و جزئی در برابر آن است؛ بنابراین جزئی مفهومی است که بر مصداق واحدی صدق می‌کند. از این منظر، اصل حقوقی، حکمی کلی است؛ یعنی مصادیق چنین حکمی متعدد است. چنین ویژگی، ماهیت اصل حقوقی را تشکیل می‌دهد؛ بنابراین هیچ حکم جزئی نمی‌تواند واجد عنوان اصل حقوقی باشد. این ویژگی دارای چنان اهمیتی است که گاهی از اصول حقوقی تحت عنوان «اصول کلی حقوقی» یاد می‌شود. از کلی بودن اصول حقوقی چنین نتیجه‌ای نیز گرفته شده است که این اصول مورد پذیرش عموم نظام‌های حقوقی است. البته علت اصلی مقبولیت اصول حقوقی، ابتناء آن بر عقل مستقل است. با وجود این درجه کلی بودن همه اصول حقوقی یکسان نیست؛ زیرا قلمرو موضوعی اصول حقوقی یکسان نیست. به عنوان مثال «اصل حریت» از حیث قلمرو موضوعی گستره وسیعی دارد و هر انسانی را مشمول این اصل قرار می‌دهد؛ اما «اصل رفتار متقابل» که در حقوق بین‌الملل قابلیت استناد دارد، در مقایسه، قلمرو موضوعی کمتری دارد؛ زیرا تعداد دولت‌هایی که مشمول این اصل قرار می‌گیرند، بسیار کمتر از تعداد انسان‌هایی هستند که مشمول اصل حریت قرار می‌گیرند. با وجود این، همه اصول حقوقی نسبت به موضوعات خود، کلی هستند. در بعضی از موارد اصل حقوقی ممکن است، منشأ زایش اصول حقوقی دیگر قرار گیرد. به تعبیر دیگر ممکن است، از اصل حقوقی، اصول حقوقی دیگر ناشی شود. مثلاً اصل حریت منشأ اصل حاکمیت اراده است و از دل اصل حاکمیت اراده اصل آزادی قراردادهای جوشیده است. در چنین مواردی نیز همه اصول حقوقی مورد نظر، کلی قلمداد می‌شوند. با وجود این، اصلی که عام‌تر بوده و منشأ زایش اصول دیگر قرار گرفته است کلی‌تر محسوب می‌شود؛ یعنی در مثال مورد نظر، اصل حریت کلی‌تر از اصل حاکمیت اراده و اصل آزادی قراردادهای است و اصل حاکمیت اراده کلی‌تر از اصل آزادی قراردادهای است.

به احکام نانوشته کنیم. نقد دیگری که بر تعریف فوق وارد است، این است که اصول حقوقی را شامل احکام فراقانونی می‌داند که بر جامعه‌ای معین حکومت می‌کند و شرط مقبولیت آن حکم را پذیرش وجدان عمومی جامعه می‌داند. این چنین برداشتی از اصول حقوقی با تلقی که از عرف وجود دارد یکسان است. در حالی که میان مفهوم عرف و اصول حقوقی تفاوت‌های زیادی وجود دارد. عرف حسب نیازهای موجود جامعه قاعده‌سازی می‌کند و قواعد عرفی تابع زمان و مکان است. در حالی که اصول حقوقی بنای نظام حقوقی را تشکیل می‌دهد و این بنا نباید در گذر زمان متحول شود و همچنین نباید از جامعه‌ای به جامعه دیگر تغییر یابد؛ بنابراین تعریف مذکور نیز نمی‌تواند تعریف جامعی از اصول حقوقی بشمار آید.

در حقوق ایران بحث‌های مبسوط و درخور توجهی در خصوص مفهوم اصول حقوقی دیده نمی‌شود. معدودی از حقوقدانان این مقوله را به صورت مختصر مورد بررسی قرار داده‌اند. بعضی گفته‌اند: «اصول کلی حقوقی، قواعدی کلی‌اند که در تمامی نظام‌های حقوقی پذیرفته شده‌اند و شامل اساسی‌ترین احکام حقوقی‌اند و بر تمام احکام جزئی حقوق حاکم‌اند» (جعفری تبار، ۱۳۸۳: ۱۹۸). این تعریف از اصول حقوقی علی‌رغم اینکه کامل‌تر از تعاریف دیگر است، ولی از جنبه‌های مختلفی قابل انتقاد است؛ زیرا فقط به ویژگی عمومی و کلی بودن اصول حقوقی اشاره می‌کند. این در حالی است که تعداد زیادی از قواعد حقوقی نیز دارای چنین ویژگی هستند؛ یعنی تعداد زیادی از قواعد حقوقی مورد پذیرش عموم نظام‌های حقوقی قرار گرفته‌اند و در عین حال قلمرو موضوعی عام‌تری نسبت به سایر احکام دارند. بعضی دیگر از حقوقدانان در تعریفی مشابه گفته‌اند: «اصول حقوقی، اصولی کلی و دائمی هستند که منشأ وضع چند قاعده جزئی و نماینده ارزش‌های حقوقی حاکم بر جامعه به شمار می‌آیند» (صادقی، ۱۳۹۴: ۴۳). این تعریف بی‌شکایت با تعاریف قبلی نیست و به درستی، بر دو ویژگی مهم اصول حقوقی یعنی کلی و دائمی بودن تأکید دارد. قسمت اخیر تعریف دقیق به نظر نمی‌رسد؛ زیرا اولاً- قاعده حقوقی به قاعده جزئی و کلی تقسیم نمی‌شود. قاعده حقوقی همیشه کلی است. اگر گفته می‌شد اصول حقوقی منشأ وضع قواعد حقوقی‌اند، بی‌اشکال به نظر می‌رسید. ثانیاً- اصول حقوقی به‌تنهایی نماینده ارزش‌های حقوقی نیستند، بلکه قواعد حقوقی در نمایاندن ارزش‌های حقوقی حاکم بر یک جامعه، نقش بیشتری دارند. مگر اینکه گفته شود مقصود از این عبارت این است که اصول حقوقی ارزش و اهمیت بیشتری نسبت به سایر احکام پذیرفته شده در یک جامعه دارد که البته چنین طرز تلقی از اصول حقوقی صحیح است. به هر حال اصول حقوقی از حیث ماهیت و جایگاه

۲. اصول حقوقی احکامی دائمی اند: دائمی بودن اصل حقوقی به این معنا است که برای مدتی محدود جعل نشده است و در طول زمان نیز دچار تغییر و تحول نمی‌شود. اگر عقل مستقل، اصل حقوقی خاصی را شناسایی کند، به این معنی نیست که آن اصل از قبل وجود نداشته است و خردمندانی که آن را شناسایی کرده‌اند مبدع آن بوده‌اند؛ بلکه اصل حقوقی بر اساس فطرت آدمیان وجود داشته و دانایان آن را کشف و شناسایی می‌کنند. البته در خصوص وصف دائمی بودن اصول حقوقی اتفاق نظر وجود ندارد. بعضی از حقوقدانان وقتی از تقسیم‌بندی اصول حقوقی سخن به میان آورده‌اند آن را به ثابت و متغیر تقسیم کرده‌اند (صادقی، ۱۳۹۴: ۵۱). دائمی و یا متغیر قلمداد کردن اصول حقوقی به نگرش حقوقدان به خاستگاه اصول حقوقی بستگی دارد. دائمی دانستن اصول حقوقی رابطه معنادارای با حقوق فطری دارد. حقوق فطری مفهومی است که در برابر حقوق موضوعه بکار می‌رود. حقوق موضوعه یا حقوق وضع شده، مجموعه قواعد و مقررات وضع شده از سوی یک مرجع صالح قانونگذاری است که در زمان معین بر ملتی معین تحمیل می‌شود تا نظم اجتماعی تأمین گردد. ولی حقوق فطری به قواعدی اطلاق می‌گردد که برتر از اراده قانونگذار زمینی است و غایت مطلوب انسان‌ها است و تداوم حیات بشری و سعادت و کمال او در گرو آن است. قانونگذار باید کوشش کند آنها را شناسایی کند و راهنمای خود قرار دهد. سیرون حقوقدان رومی می‌گوید قانون ثابتی که ناشی از عقل و فطرت آدمی است، همیشه و همه جا وجود دارد و کسی که از این قانون طبیعت نکند، از خویش می‌گریزد؛ زیرا طبیعت هر انسان به گونه‌ای است که قابلیت درک قانون طبیعی و سازگاری با آن را دارد. در اندیشه متفکرینی که قائل به وجود باری تعالی هستند، حاکمیت مطلق از آن خداوند است و معیار نیک و بد اراده او دانسته شده است؛ بنابراین اعتبار تمامی احکام حقوقی ناشی از اراده پروردگار است. این احکام گاهی در قالب وحی به انسان‌های ابلاغ شده است و گاهی طریق تشخیص آن، به کارگیری نیروی عقل قرار داده شده است. (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۴۴). بعضی از اندیشمندان حقوق فطری را ناشی از اراده خداوند نمی‌دانند و معتقدند عقل منبع حقوق است نه خداوند (امید، ۱۳۸۰: ۳). چنین تفکری باعث شد حقوق فطری ریشه الهی و مذهبی خود را از دست بدهد و در نتیجه این باور تقویت شود که حقوق بنا بر پایه‌ی فرارزیمیتی ندارد و این علم به کلی علمی زمینی است و بر پایه عقل انسان استوار است. انسان برای وضع قانون مناسب نیازی به رجوع به منبعی به نام دین و وحی ندارد (صادقی، ۱۳۹۴: ۸۵). جان لاک فیلسوف مشهور انگلیسی باینکه انسان را کارگزار تحقق مشیت الهی می‌داند، ولی معتقد است راه دست‌یابی به قانون حاکم بر زندگی، عقل است و قانون را با عقل برابر می‌داند (کاتوزیان، ۱۳۷۷:

۶۲). ژان ژاک روسو می‌گوید، عقل در اغلب موارد گمراه کننده است و نمی‌تواند منبع قابل اتکایی برای حقوق باشد؛ اما وجدان عمومی اجتماع خطا نمی‌کند و می‌تواند راهنمای قابل اعتمادی برای قانونگذار باشد. لذا وجدان عمومی اجتماع، منبع حقوق است نه عقل (صادقی، ۱۳۹۴: ۸۵). در مذهب امامیه، می‌توان مفهوم حقوق فطری را در مباحثی تحت عنوان مستقلات عقلیه یافت نمود. در اینجا بررسی این موضوع اهمیت دارد که آیا حقوق فطری به اصول حقوقی مفهومی یکسانی دارد یا از هم متفاوت‌اند؟ به اعتقاد طرفداران مکتب حقوق فطری که قائل به وجود خداوند متعال هستند، حقوق بر یک سلسله مبانی استوار است که ناشی از اراده آن خالق بوده و متناسب با سرشت انسان ایجاد شده است. این احکام تغییر ناپذیر و ثابت‌اند و حقوق موضوعه باید بر اساس آن شکل بگیرد. لذا هیچ قاعده و قانونی نباید مغایر حقوق فطری وضع شود؛ بنابراین حقوق فطری مجموعه حق‌هایی را شامل می‌شود که خداوند آن را برای انسان در نظر گرفته است و هیچ قانونی نباید آن را نادیده بگیرد. حق حیات، حق آزادی، حق ازدواج، حق تولد، حق حضانت، حق ولایت، حق مالکیت و ... همه از حقوق فطری هستند. هیچ قانونی نمی‌تواند سلب حق حیات انسان باشد یا حق ازدواج را از او سلب نماید یا حق حضانت را از پدر یا مادر سلب کند و ... اصول حقوقی تضمین کننده حقوق فطری هستند. قواعد حقوقی نیز با تعیین ضمانت اجرا از حقوق فطری حمایت می‌کنند و شرایط، قلمرو، احکام و آثار این حقوق را مشخص می‌کنند؛ بنابراین وقتی صحبت از حقوق فطری به میان می‌آید مجموعه حق‌هایی که انسان برای زندگی سعادت‌مندانه در این دنیا از آن بهره‌مند است و برای تعالی او ضروری است مشخص می‌گردد، حق‌هایی که انسان از آن متمتع است و مقررات حقوق موضوعه نباید آن را نادیده بگیرد یا مغایر آن باشد. اصول حقوقی احکامی هستند که موجودیت و جایگاه این حقوق را تضمین می‌کنند و با تأکید، رعایت آن را الزامی می‌کند. مثلاً مفاد اصل حریت این است که هیچ کس نمی‌تواند حریت انسان را سلب کند و یا آن را نادیده بگیرد. ارتباط چنین حکم الزام‌آوری با حقوق فطری در این است که حکم مزبور از مجموعه‌ای از حقوق فطری مثل حق حیات، حق آزادی، حق رفعت و آمد، حق انتخاب شغل و ... حمایت می‌کند. رابطه حقوق فطری با اصول حقوقی مثل رابطه قانون اساسی با قوانین عادی است. در قانون اساسی مهم‌ترین حقوقی که مردم از آن برخوردارند مثل حق حریت، حق آزادی، حق مسکن، حق شغل و ... با قید تأکید مورد تصریح قرار گرفته‌اند و همه مردم را متمتع از این حقوق دانسته است؛ اما در قوانین عادی با قید ضمانت اجرا از این حقوق حمایت شده است. از حیث رتبه زمانی حقوق فطری تقدم بر اصول حقوقی دارند؛ زیرا اول باید

حقوقی باشد تا متعاقباً حمایت از آن حقوق معنا داشته باشد. کما اینکه در حقوق موضوعه نیز قانون اساسی مقدم بر سایر قوانین وضع می‌شود.

عده‌ای منشأ حقوق فطری را وجدان عمومی اجتماع می‌دانند و معتقدند حقوق فطری از دل اجتماع نشئت می‌گیرد و در طول زمان ممکن است دچار تغییر و تحول شود. طبیعتاً چنین حقوقدانانی به‌طور مطلق همه اصول حقوقی را دائمی و ثابت نمی‌دانند؛ بلکه بر همین اساس قائل به تحول‌پذیری اصول حقوقی هستند. بعضی از حقوقدانان گفته‌اند اصول دائمی حقوقی خدعه‌ای بیش نیست و اصولی که بیانگر حقوق طبیعی‌اند وصف حقوقی ندارند و اصول متعلق به عالم حقوق نمی‌تواند تغییرناپذیر باشد (لوی به رول، ۱۳۸۳: ۴۶). در جمع بین این دو دیدگاه بعضی گفته‌اند: «در مقام تعدیل هر دو دیدگاه باید گفت اصولی که از دل تفکرات سیاسی و آرمان‌های اقتصادی سر بر آورده‌اند هر چند دائمی هستند، اما جاودانه نبوده و با زوال خاستگاه پدیدآورنده آنها، از بین رفته و جای خود را به اصولی نوین می‌دهند. تغییرات آنها، سریع‌تر از سایر اصول است؛ اما اصول برخاسته از اخلاق و مذهب و تمدن قومی، اصول دیرپا بوده و تغییرشان به دشواری و کندی نیروهای سازنده آنها است. پاره‌ای از اصول مانند اصل احترام به تعهدات، لزوم وفای به عهد و اصل جبران خسارت ناروا، اصولی کهن بوده و عمری به درازای حیات بشری دارند. بر عکس اصولی که ریشه در تحولات و دگرذیسی‌های اجتماعی داشته و با تحقق انقلاب‌ها و روی کار آمدن احزاب و ایدئولوژی‌های خاص آنها تولد یافته، حیاتی کوتاه‌تر داشته و روند تغییر آنها سریع‌تر است» (صادقی، ۱۳۹۴: ۵۱). به نظر می‌رسد، خلط مفهوم اصل حقوقی و قاعده حقوقی باعث چنین استنتاجی شده است. اگر منشأ وضع اصول حقوقی، قدرت لایزال الهی باشد، چنین قدرتی، اصلی را وضع نمی‌کند که در طول زمان دچار تحول شود و بنا بر این برود و اصل دیگری به جای آن نمو کند. اصول حقوقی مبنای نظام حقوقی قرار دارند. آن مبنای متغیر باشد؛ بلکه باید دائمی و سرمدی باشد. بسیاری از احکامی که مد نظر بوده و محرک اعتقاد به وجود اصول حقوقی متغیر شده، ماهیتاً از سنخ قواعد حقوقی هستند. اعتقاد به وجود اصول حقوقی تغییرپذیر بیشتر در نزد حقوقدانان پرورش یافته در دامان حقوق غرب مشهود است. نگرش غیر الهی آنان به احکام، باعث شکل‌گیری چنین اندیشه‌هایی شده است. حقوق ایران مبتنی بر احکام اسلامی است و اساس این نظام حقوقی، احکام نشئت گرفته از وحی الهی را تشکیل می‌دهد. آیات قرآن کریم احکامی تغییرناپذیرند. بسیاری از مصادیق اصول حقوقی مستندی از آیات قرآنی دارند. اصل حریت، اصل حاکمیت اراده، اصل آزادی قراردادها، اصل التزام به تعهد، اصل حسن نیت، اصل حرمت مال غیر، اصل

بی‌طرفی دادرسی و ... از این قبیل است. با چنین دیدگاهی پذیرش اصول حقوقی تغییرپذیر قابل توجه نیست؛ بنابراین آنچه به‌عنوان اصول حقوقی تغییرپذیر مثال زده شده است باید آن را قاعده حقوقی نامید؛ بنابراین، اگر ویژگی‌های اصول حقوقی به‌درستی تبیین شود، متوجه می‌شویم که هر آنچه اصل حقوقی نامیده می‌شود دارای وصف دائمی بودن است و در طول زمان نه تنها از بین نمی‌رود، بلکه تغییری هم در آن ایجاد نمی‌شود.

اصل حقوقی حکمی موقت نیست که برای مدت زمان معینی قابلیت استناد داشته باشد. دائمی دانستن اصل حقوقی این نتیجه را در پی خواهد داشت که هیچ‌گاه نسخ نمی‌شود و نمی‌توان برای آن پایانی تصور نمود. تعارض میان اصول حقوقی ناممکن است؛ و به همین دلیل سخن از اینکه یک اصل حقوقی اصل دیگر را نسخ کرده یا قلمرو موضوعی آن را تخصیص زده است بی‌معنا است. با وجود این، در مقام استناد یک اصل حقوقی بر اصل حقوقی دیگر حاکم شود. به‌عنوان مثال در فروش مال غیر، اصل حسن نیت از خریداری که با حسن نیت خرید می‌کند حمایت می‌کند. ولی اصل حرمت مال غیر اقتضای آن را دارد که از مالک حمایت شود و سرنوشت معامله، به اختیار او سپرده شود. در چنین حالتی اصل حرمت مال غیر، حاکم بر اصل حسن نیت است. به همین دلیل در حقوق ایران به تبعیت از فقه امامیه از مالک حمایت شده است و چنین معامله‌ای مشمول عنوان معامله فضولی شده است. البته اصل حقوقی ممکن است مقید باشد. مقید بودن اصل حقوقی مفهومی غیر از تخصیص است. اگر بر اصل حقوقی قیدی وارد شود آن اصل فقط با در نظر گرفتن قیود مورد نظر قابلیت استناد دارد. به‌عنوان مثال اصل حریت، اصلی مقید است؛ یعنی آزادی انسان تا جایی مورد احترام است که به آزادی دیگران تعرضی ننماید. مثلاً کسی نمی‌تواند به استناد اصل حریت خود را در اذیت و آزار دیگران آزاد بداند؛ زیرا حریت هر فردی مقید به رعایت حریت دیگران است. اصل حاکمیت اراده نیز مقید به رعایت نظم عمومی و اخلاق حسنه است؛ بنابراین اراده مجاز نیست تعهدی را ایجاد کند که خلاف نظم عمومی و یا اخلاق حسنه باشد. تعهدات مغایر نظم عمومی و اخلاق حسنه تخصصاً از دایره شمول اصل حاکمیت اراده خارج‌اند و از آن خروج موضوعی دارند. تخصص و خروج موضوعی مفهومی متفاوت از تخصیص است. (حیاتی، ۱۳۹۲: ۱۰۱)

۳. اصول حقوقی احکامی الزامی‌اند: اصول حقوقی احکامی الزامی هستند و رعایت آنها بر همگان حتی دادرسان در مقام دادرسی و قانونگذاران در مقام قانونگذاری ضروری است؛ یعنی دادرسی نمی‌تواند حکمی خلاف اصول حقوقی صادر کند و در صدور رأی می‌تواند به اصول حقوقی استناد نماید. قانونگذار نیز نمی‌تواند، قانونی بر خلاف اصول

حقوقی وضع کند. قانونی که خلاف اصول حقوقی وضع گردد، نمی‌تواند جایگاه مقبولی در دل نظام حقوقی داشته باشد. چنین قانونی، نهایتاً ناعادلانه جلوه می‌کند و خردمندان و دانایان، علیه آن روشنگری می‌کنند و به آن را از دل نظام حقوقی می‌زدایند. لذا، بهتر است، قانونگذار به هنگام وضع قانون آگاه و هوشیار باشد تا قانونی خلاف اصول حقوقی وضع نکند. استنادپذیری اصول حقوقی مستلزم منصوص بودن آنها در متون قوانین نیست؛ بلکه اصول حقوقی به دلیل جایگاه فراقانونی که دارند، قابل استنادند، حتی اگر قانونگذار محتوای آن اصل را در متن قانون مشخصی ذکر نکرده باشد. پاره‌ای از اصول حقوقی به لحاظ اهمیت، وارد در قلمرو حقوق موضوعه شده‌اند. اصولی نظیر اصل برائت (اصل ۳۷ ق.ا)، اصل تساوی (اصل ۲۰ ق.ا)، اصل آزادی قراردادها (ماده ۱۰ ق.م)، اصل حریت (ماده ۹۵۹ ق.م) و ... از این قبیل‌اند. پاره‌ای از این اصول با اینکه به صراحت در متن ماده قانونی مشخصی به آن تصریح نشده است، ولی از روح حاکم بر قوانین، معلوم می‌شود، قانونگذار آن اصول را در وضع قانون مبنا و معیار قرار داده است. اصل حرمت مال غیر، اصل عدالت معاوضی در قراردادها، اصل وحدت دارایی، اصل حسن نیت و ... از این قبیل است. اصول حقوقی شأنی نظیر شأن قواعد امره دارند؛ یعنی تحت هر شرایطی لازم‌الرعايه هستند و اشخاص نمی‌توانند بر خلاف آن توافق کنند. هر توافقی خلاف اصول حقوقی بی‌اثر است. ماده ۳ (ق.آ.د.م) به دادرسی اختیار استناد به اصول حقوقی را صادر کرده است. بدیهی است که چنین تجویزی فقط شامل اصول حقوقی منصوص نیست؛ زیرا استنادپذیری این اصول بدیهی بوده است و نیاز به تجویز قانونگذار نداشته است. بلکه آنچه وضع چنین ماده‌ای را ضروری گردانیده است، تجویز استنادپذیری اصول حقوقی بوده است.

۴. اصول حقوقی احکامی ثبوتی‌اند: یکی دیگر از ویژگی‌های اصول حقوقی این است که این احکام مقام ثبوتی دارند نه مقام اثباتی. مقصود از مقام ثبوتی یعنی مقام واقع و نفس‌الامری و مقصود از مقام اثباتی، مرحله‌ای است که تلاش می‌شود، واقع و نفس‌الامر احراز شود. برای اثبات واقع، نیاز به ابزاری است که به کمک آن بتوان آن را احراز نمود. ادله اثبات، ابزارهای اثبات هستند که شامل ادله یقینی (اقرار، شهادت شهود) ادله ظنی (اماره) و ادله شککی (اصول عملیه) هستند (انصاری، ۱۳۷۱: ۲)؛ بنابراین آنچه به‌عنوان دلیل برای اثبات واقع به کار گرفته می‌شود. اصل حقوقی نیست. در اینجا تفاوت اصول عملیه، نظیر اصل استصحاب، اصل تخییر، اصل احتیاط، اصل تأخر حادث، اصل عدم، اصل برائت با اصول حقوقی مشخص می‌شود. اصول عملیه متضمن احکامی اثباتی‌اند، در حالی که اصول حقوقی متضمن احکامی ثبوتی‌اند. لازم به ذکر است که اصل برائت در جایی که به‌عنوان وسیله اثبات برای بری دانستن کسی

که شک در مسئولیت و یا تعهد او وجود دارد مورد استناد قرار می‌گیرد، اصلی عملی و ابزاری اثباتی است و در زمره اصول حقوقی قرار ندارد ولی اگر اصل برائت در مقام واقع برای بیان این حکم که هیچ کس در مقابل دیگری مسئولیتی ندارد، ماهیت اصل حقوقی پیدا می‌کند و گویای بخشی از اصل حریت است؛ یعنی انسان‌ها آزاد آفریده شده‌اند و هیچ کس بی‌مبنا، در برابر دیگری مسئولیت و یا تعهدی ندارد.

۵. اصول حقوقی مبنای حقوق موضوعه‌اند: حقوق موضوعه حقوقی است که قواعد آن توسط مرجع ذی صلاح قانونی، وضع شده است و احکام آن به شکل قانون است و با قید ضمانت اجرا الزامی گشته‌اند. حقوق موضوعه حقوقی ساختگی است و هر کشوری بر اساس قانون اساسی که دارد، نظام حقوقی خود را می‌سازد. قانونگذار در حقوق موضوعه نمایندگان مردم هستند که از سوی آنها برای وضع قانون، انتخاب می‌شوند. مجلس قانونگذاری باید قانون را بر پایه اصول حقوقی بنا نماید. به همین دلیل گفته می‌شود، اصول حقوقی پایه و اساس حقوق موضوعه را تشکیل می‌دهد. هر چه نظام حقوقی در وضع قانون به اصول حقوقی توجه بیشتری بنماید آن نظام حقوقی ارزشی‌تر خواهد بود و در نزد مردم مقبولیت بیشتری خواهد داشت. اصول حقوقی را وجدان‌های پاک و ذهن‌های بیدار و متفکرین ژرف‌اندیش در می‌یابند. آنان به هنگام وضع قانون آگاه یا ناخودآگاه اصول حقوقی را معیار وضع قانون قرار می‌دهند. هر چند از لحاظ تاریخی بررسی مفهوم و جایگاه اصول حقوقی بدیع به نظر می‌رسد، ولی انگار قانونگذاران از قبل با چنین مفاهیمی آشنایی داشته‌اند و تلاش کرده‌اند قانون را بر پایه همین اصول حقوقی بنا کنند. به همین دلیل شمار زیادی از اصول حقوقی را می‌توان در متون قوانین یافت نمود و شمار دیگری از این اصول هر چند در متون قوانین منصوص نیستند ولی روح آن اصول محسوس است و چنان جلوه‌ای در نظام حقوقی دارند که انگار قانونگذار با عصای اصول حقوقی قدم‌های قانونگذاری را برداشته است.

اصول حقوقی به لحاظ اینکه در متن ویژه‌ای مدون نیستند، لذا کشف و تبیین مفهوم آنها به کاوش دانایان و خبرگان هوشمند بستگی دارد. منصوص شدن تعدادی از اصول حقوقی در متون قوانین در این ویژگی اصول حقوقی تغییری ایجاد نکرده است و هر چند به آن وضوح بیشتری بخشیده است، ولی به جایگاه و ارزش آن چیزی نیفزوده است. بعضی از حقوقدانان گفته‌اند: «اصول حقوقی ساخته اندیشه‌های خبرگان و دانایان است و باید آن را حصار از عقل بر قلمرو قدرت شناخت. اعتبار و حیثیت این زاده خرد واپسته به قدمت و نفوذ عقل در زندگی اجتماعی ملت‌ها است.» (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۶۵۰) اصول حقوقی به دلیل شأن و جایگاه ارزشی که دارند و به دلیل اینکه واضع اصلی این اصول خداوند باری تعالی است، با اصول اخلاقی و احکام

شرعی نه تنها مغایرتی ندارند بلکه با آن دو همسو است؛ بنابراین سخن از مغایرت اصول حقوقی با اخلاق و شریعت بی پایه است. البته به دلیل اینکه واضح قواعد حقوقی انسان است لذا در اینجا سخن از ملزم نمودن مقنن به رعایت اخلاق و شریعت بی اساس نیست.

از این ویژگی اصول حقوقی می توان نتیجه گرفت:

اولاً- اصول حقوقی مقام و موقعیتی متعالی تر از سایر احکام حقوقی دارند و جایگاه ارزشی آنها رفیع تر از سایر احکام است. هیچ حکمی نمی تواند، خلاف اصول حقوقی باشد، اعم از اینکه آن حکم، حکم دادگاه باشد یا حکم قانونگذار.

ثانیاً- اصول حقوقی به دلیل اینکه از حقوق اساسی اشخاص حمایت می کند و قلمرو حقوق لازم الرعایه آنها را تعیین می کند و متضمن ضابطه ای است که دادرسان و قانونگذاران را در رعایت این حقوقی هدایت می کند، لذا همیشه متضمن احکامی ماهوی اند؛ بنابراین، هر چند شمار زیادی از اصول حقوقی به هنگام دادرسی قابل استنادند و حتی تضمین کننده دادرسی عادلانه اند، ولی طبیعتاً ماهوی قلمداد می شوند؛ بنابراین، اصل بی طرفی دادرسی، اصل تناظر، اصل تکلیف دادرسی هم از اصول ماهوی اند. قواعد شکلی تشریفاتی است که قانونگذار، برای تثبیت حقوق اشخاص و استقرار عدالت آن را وضع کرده است. این تشریفات به اعتقاد قانونگذار مناسب ترین قواعد برای تشکیل سازمان قضایی و ایجاد نظم در دادرسی است. تمامی فرایندهای دادرسی با قواعد شکلی ترسیم می شود و به آن نظم داده می شود؛ اما از آنجا که سبک زندگی و روابط اجتماعی و به طور کلی تمام پدیده های اجتماعی تحول پذیر هستند، لذا تمامی قواعد شکلی حسب اقتضائات زمانی تحول پذیرند. از طرف دیگر می توان گفت، تمامی احکامی که دارای مقام ثبوتی هستند، ماهوی قلمداد می شوند و چون اصول حقوقی همیشه دارای مقام ثبوتی اند، ماهوی هستند (صادقی، ۱۳۹۴: ۵۱ و ۵۲).

ثالثاً- موجودیت اصول حقوقی، مستلزم وضع آنها در قالب مقررات قانونی توسط قانونگذار نیست. بلکه واضح اصول حقوقی خداوند باری تعالی است. همان خالقی که برای انسان حقوق فطری در نظر گرفت، مسیر تکامل او را در گرو رعایت اصول حقوقی قرار داد؛ بنابراین، هر چند حقوق موضوعه راهنمای اصلی شناسایی و درک اصول حقوقی است، ولی نباید اصول حقوقی را منحصر در اراده و بیان قانونگذار نمود. بلکه دانایان حقوق باید تلاش کنند، اصول حقوقی را بیشتر تبیین کنند و قانونگذار را به رعایت این اصول ترغیب نمایند.

۶. اصل حقوقی با عقل مستقل قابل استنباط است:

اصول حقوقی از پدیده های موجود و انتزاعی اند که به مدد عقول دانایان و ظرفیت اندیشان آگاه، قابل شناسایی و معرفی

هستند. در علم اصول بین مستقلات عقلیه و استلزام عقلی تمایز قائل می شوند. هنگامی که عقل در درک و تصدیق قضیه یا گزاره ای، مستقل و بی نیاز از تعلیم در خارج باشد، مدرک عقل را مستقل عقلی می گویند. اگر عقل، در شناخت تصدیقی یک گزاره، بلافاصله پس از شناخت تصویری موضوع و محمول، داوری کند، آن مدرک را مستقل عقلی گویند. در مقابل مستقل عقلی، استلزام عقلی وجود دارد. در استلزامات عقلی، عقل بر طبق ملاک ها و معیارهایی که از سایر منابع، مانند شرع و قانون گرفته است، به تحلیل و داوری می پردازد؛ یعنی عقل در ارزش گذاری و تعیین مصداق مفاهیم مورد نظر، به منابع دیگری رجوع می کند؛ بنابراین، استلزام عقلی داوری عقل، به کمک معیارهای دیگری است که از مذاهب و مکاتب فکری اخذ می کند و در علم اصول فقه، مسائلی نظیر مبحث ضد، مقدمه واجب، اجزاء و... از مباحث استلزامات عقلی است که عقل، با داده های شرع، به استنتاج عقلی می رسد؛ اما در قضیه مستقل عقلی، داوری عقل بدون کمک منابع دیگر و تنها پس از شناخت تصویری توسط عقل، مستقلاً صورت می پذیرد در فقه امامیه قاعده ای با عنوان «قاعده ملازمه» بر همین اساس شکل گرفته است که به موجب آن «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع، و کل ما حکم به الشرع حکم به العقل». این قاعده، در بین متکلمین و فقهای اسلام مطرح گردیده است و معتزله و فقهای امامیه آن را پذیرفته اند. اصول حقوقی از مستقلات عقلیه است؛ یعنی عقل مستقل وجود و ارزشمندی آن را به خوبی درک می کند. لذا، این اصول، در ردیف احکام شرعی قرار دارند؛ زیرا هر حکمی را که عقل تأیید کند، مورد تأیید شارع مقدس نیز هست (انصاری، ۱۳۷۱: ۱۵).

مبحث دوم- مفهوم قاعده حقوقی و مقایسه آن با اصول حقوقی

یکی از مفاهیم قریب به اصول حقوقی «قواعد حقوقی» است. باینکه این دو مفهوم از جنبه هایی باهم شباهت دارند، ولی تفاوت های عمده ای نیز باهم دارند. برای تبیین این وجوه اشتراک و افتراق، بهتر است ابتدا مفهوم لغوی و اصطلاحی قاعده حقوقی را تبیین نمایم.

قاعده از نظر لغوی به معنای بنیان، اساس، پایه، اصل، قانون و... است؛ بنابراین از نظر لغوی گاهی قاعده و اصل مترادف هم هستند؛ اما در ترکیب اصطلاح «قاعده حقوقی» قاعده به معنای قانون و یا حکم عام است. از نظر اصطلاحی، «قواعد حقوقی، احکامی کلی، الزام آور و دارای ضمانت اجرا هستند که از سوی مرجعی ذی صلاح، به منظور ایجاد نظم در روابط اجتماعی وضع می گردند» (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۵۱۶)؛ بنابراین قواعد حقوقی با اصول حقوقی در پاره ای اوصاف اشتراک دارند. از جمله وجوه اشتراک این دو این است که قاعده حقوقی نیز به مانند اصل حقوقی متضمن حکمی کلی و الزام آور است؛ اما وجوه افتراق این دو، به این شرح

است که:

۱. از حیث کلی بودن؛ قاعده حقوقی مانند اصل حقوقی متضمن حکمی کلی است؛ یعنی به صورت نوعی جهت ایجاد نظم در روابط اجتماعی وضع می‌شود. مقصود از کلی بودن این نیست که همه مردم مکلف به اجرای آن قاعده هستند. بعضی از قواعد بر حسب ماهیت، همه افراد جامعه مکلف به رعایت آن هستند. مثل قواعد حقوقی کیفری. بعضی از قواعد حقوقی قلمرو محدودتری دارند، مانند قواعد انتظامی مربوط به قضات، وکلا و پزشکان. بعضی از قواعد حتی ممکن است، علی‌رغم کلیت آن، عملاً یک یا چند نفر مکلف به اجرای آن باشند. مثل قوانین مربوط به مسئولیت وزیران و اختیارات رئیس جمهور که با کلی بودن قواعد آن منافات ندارد؛ زیرا نسبت به تمام کسانی که در آن وضع خاص قرار دارند، قابل اجرا است.

«کلی بودن» از صفات اساسی قاعده حقوقی است؛ زیرا اصل تساوی مردم در برابر قانون را تضمین می‌کند. رسالت اصلی هر دولتی، استقرار نظم عادلانه در روابط اجتماعی است. از لوازم اجرای عدالت، رعایت تساوی مردم در برابر قانون است و این هدف تحصیل نمی‌شود مگر اینکه قواعد حقوقی تشکیل دهنده نظام حقوقی آن کشور، کلی باشد و جهت وضع آن اشخاص محدود و معینی نباشد. کلی بودن قاعده حقوقی به معنای کلی بودن قانون نیست. هر چند که قانون می‌تواند کلی باشد، ولی حسب اقتضاء، قانون می‌تواند جزئی باشد. با این توصیف رابطه قاعده حقوقی و قانون از حیث منطقی، عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی همه قواعد حقوقی کلی هستند. ولی بعضی از قوانین کلی‌اند و بعضی از قوانین جزئی. قوانینی که متضمن حکمی جزئی هستند، قاعده حقوقی قلمداد نمی‌شوند. مفهوم اصل برابری مردم در برابر قانون این نیست که همه چیز برای همه به نحو یکسان تقسیم شود. بلکه منظور آن است که در مواردی که قانونگذار در صدد وضع قاعده راجع به موضوعی است که آن موضوع بر حسب طبیعت می‌تواند ایجاد فرصتی برابر برای عده‌ای محدود و یا عده وسیعی از افراد جامعه نماید، بایستی آن قاعده به صورت کلی وضع شود؛ مانند قوانین و مقررات راجع به وضع مالیات‌ها، یا قوانین و مقررات راجع به مسئولیت وکلا، قضات، مهندسين، پزشکان، در این موارد، قانون بایستی لزوماً حاوی یک قاعده حقوقی باشد؛ اما بعضی از موضوعات که مجلس راجع به آن تصمیم‌گیری می‌نماید، ماهیتاً چنین وضعی ندارد و ماهیت موضوع مورد نظر، ایجاد فرصت برابر نیست. در این صورت مجلس می‌تواند قانون را به صورت جزئی (که دیگر قاعده حقوقی نامیده نمی‌شود) وضع نماید؛ مانند قانون تغییر نام شهرها، یا قانون راجع به تقسیم استان‌ها، در اینجا قانون به صورت

جزئی است و قانون جزئی مفهومی متمایز از قاعده حقوقی دارد (حیاتی، ۱۳۹۳: ۳۸).

اصل حقوقی و قاعده حقوقی از حیث وصف کلی بودن وجه اشتراک دارند، ولی این دو تفاوت‌هایی نیز باهم دارند. کلی بودن یا عام بودن حکم ناشی از قاعده حقوقی تخصیص‌پذیر است؛ ولی حکم کلی ناشی از اصل حقوقی، تخصیص‌پذیر نیست. در اینجا مقصود از تخصیص استثنای متصل است؛ یعنی قانونگذار به هنگام وضع قاعده حقوقی حسب اقتضاء می‌تواند بعد از بیان حکم عام و کلی مصادیقی از موضوع را با استثنای متصل از شمول حکم عام خارج کنند؛ مانند «قاعده لزوم» که مقرر می‌دارد: هر عقدی لازم است، مگر اینکه جواز آن به اثبات برسد؛ بنابراین قاعده، عقود جایز استثناء بر همه عقود است که لازم فرض می‌شوند. قاعده صحت نیز دارای چنین موقعیتی است. به موجب این قاعده: هر عقدی صحیح است، مگر اینکه فساد آن به اثبات برسد؛ بنابراین عقود باطل استثنایی بر عقود است که صحیح فرض می‌شوند. ولی اصل حقوقی هیچ‌گاه تخصیص‌بردار نیست. علت اینکه قاعده حقوقی تخصیص‌پذیر است، این است که مقنن قاعده را حسب شرایط و اقتضائات زمانی و مکانی وضع می‌کند و حسب تشخیص او اعمال قاعده با در نظر گرفتن استثنای آن عادلانه است. در حالی که اصول حقوقی متأثر از شرایط زمانی و مکانی نیستند و در گذر زمانی موضوع آن تغییری نمی‌کند.

البته هم اصل حقوقی و هم قاعده حقوقی می‌توانند مقید باشند. مقید بودن موضوع حکم باعث می‌شود تمامی چیزهایی که داخل در موضوع مقید نباشد از شمول حکم خروج موضوعی داشته باشند؛ بنابراین اصل حاکمیت اراده مقید به رعایت نظم عمومی و اخلاق حسنه است. کما اینکه قاعده وخواهی پذیرای آراء دادگاه‌ها مقید به حکم بودن رأی صادره و غیابی بودن آن است؛ بنابراین فقط احکام غیابی قابلیت وخواهی دارند و رأی که حکم نیست یا غیابی نیست از شمول قاعده مزبور خروج موضوعی دارد.

۲. از حیث الزام‌آور بودن: اصول و قواعد حقوقی هر دو احکامی الزام‌آور هستند و رعایت آنها اختیاری نیست. برای اینکه حقوق بتوانند به هدف خود، یعنی استقرار نظم عادلانه در روابط اجتماعی، دست یابند، اجرای اصول و قواعد آن باید الزامی باشد. با این حال مفهوم و قلمرو الزام این دو یکسان نیست. الزام ناشی از قواعد حقوقی را قانونگذار حقوق موضوعه ایجاد می‌کند و برای تضمین اجرای قاعده حقوقی، ضمانت اجرا وضع می‌کند. در هر نظام اجتماعی دولت مرکزی اجرای قواعد حقوق را بر مردم تحمیل می‌کند و در صورت نقض هر قاعده، یا

در طول زمان لازم باشد، قاعده حقوقی تغییر کند و یا به‌طور کلی نسخ شود و جای خود را به قاعده جدیدی بدهد. لذا می‌توان گفت، قاعده حقوقی نسخ‌پذیر و تخصیص‌بردار است، ولی اصل حقوقی نسخ‌ناپذیر و تخصیص‌نابردار است.

۴. از حیث خاستگاه: خاستگاه و مقام واضع قاعده حقوقی مرجع ذی‌صلاحی است که به‌موجب قانون اساسی برای وضع قانون تعیین شده است که به‌طور معمول در هر کشوری مجلس قانونگذاری که متشکل از نمایندگان منتخب مردم است، دارای چنین اختیاری است. مشروعیت قاعده حقوقی به آن است که به‌صورت صریح یا ضمنی در متن قانون منصوص باشد؛ بنابراین قاعده حقوقی ممکن است صریح یا ضمنی باشد. اگر بیان قانونگذار در تبیین قاعده حقوقی واضح باشد، آن قاعده حقوقی صریح است و اگر واضح نباشد، قاعده حقوقی استنباط شده، ضمنی است. عموم قواعد حقوقی به‌صورت صریح در متن قانون مشخصی تبیین شده‌اند؛ اما قواعد حقوقی زیادی هم به‌صورت ضمنی بیان شده‌اند و با تفسیر قانون می‌توان آنها را تشخیص داد. در حالی که مقام واضع اصول حقوقی، قانونگذار ذی‌صلاح در حقوق موضوعه نیست و مشروعیت اصل حقوقی تابع اراده چنین قانونگذاری نیست. اصول حقوقی موجود و قابل استناد هستند حتی اگر قانونگذار آن را وارد در متون قوانین نکرده باشد.

۵. از حیث جایگاه: اصل حقوقی مبنای نظام حقوقی است، ولی قاعده حقوقی چنین جایگاهی در نظام حقوقی ندارد. همه قواعد حقوقی به نحوی بر مبنای اصول حقوقی شکل می‌گیرند و قوام قواعد حقوقی، اصول حقوقی هستند. به همین دلیل اصول حقوقی را باید ارزشی‌تر و متعالی‌تر از قواعد حقوقی دانست. قائل شدن به چنین جایگاهی برای اصول حقوقی این نتیجه منطقی را در پی خواهد داشت که قاعده حقوقی نباید مغایر با اصول حقوقی وضع گردد و در صورت مشاهده قاعده حقوقی مغایر با اصول حقوقی باید قاعده را بی‌اعتبار دانست.

بحث و نتیجه‌گیری

به‌طور کلی اصول حقوقی جایگاه ممتازی در هر نظام حقوقی دارد هر چند که از حیث معنا نزاع چندانی در وجود اصول حقوقی که جایگاهی فراقانونی داشته و مبنای حقوق موضوعه قرار می‌گیرد وجود ندارد ولی با وجود این حقوقدانان در مفهوم و جایگاه این احکام در حقوق موضوعه اتفاق نظر ندارند در این نوشتار با بررسی تطبیقی موضوع در حقوق ایران و فرانسه سعی شد این دیدگاه‌های مختلف مورد بررسی قرار گیرد و نهایتاً قدر مشترکی که کامل‌تر از مباحثی که به‌طور متفرقه مطرح شده است ارائه گردد؛ بنابراین در تحلیل نهایی گفتیم: «اصول حقوقی، احکامی کلی، دائمی و الزامی‌اند که مبنای حقوق موضوعه

متخلف برخوردار مقتضی صورت می‌گیرد. هر قاعده حقوقی نقش خاصی را در چرخه نظم اجتماعی ایفاء می‌کند. اهمیت بعضی از این قواعد فوق‌العاده است. به همین لحاظ از درجه الزام بیشتری برخوردارند. قواعدی مربوط به امنیت اجتماعی، رعایت حرمت مال و جان شهروندان و... از این قبیل‌اند؛ اما پاره‌ای از قواعد وجود دارند که قانونگذار آن را برای حمایت از منافع خصوصی افراد وضع کرده است. این قواعد که عمدتاً در قلمرو قراردادهای یافت می‌شوند، به دلیل عدم ایجاد اختلال در نظم اجتماعی، می‌شود بر خلاف آن توافق کرد. دسته اول این قواعد، آمره و دسته دوم، تکمیلی نامیده می‌شود. رعایت اصول حقوقی نیز الزامی است. ولی تفاوت‌هایی میان اصول حقوقی و قواعد حقوقی از این حیث وجود دارد. اصول حقوقی نه تنها برای مردم و دادرس الزام ایجاد می‌کند و باید از آن تخلف نکنند، بلکه برای قانونگذار نیز ایجاد الزام می‌کند مفهوم الزام آور بودن اصول حقوقی برای قانونگذار این است که این مرجع نمی‌تواند قانونی خلاف اصول حقوقی وضع کند. این در حالی است که قانونگذار چنین الزامی در برابر قواعد حقوقی ندارد و هر جا مقتضی بداند، می‌تواند قاعده حقوقی را نسخ کند و قاعده حقوقی مناسب‌تر را جایگزین آن نماید. درجه الزام همه اصول حقوقی یکسان است و هیچ اصل حقوقی تخلف‌پذیر نیست. به همین دلیل اصول حقوقی به آمره و تکمیلی تقسیم نمی‌شوند. اصول حقوقی با قید تأکید، در حیاتی فراتر از نظام حقوق موضوعه، وجود دارند و در آن و موقعیت، ضمانت اجرایی برای تخلف از آن وضع نمی‌شود؛ بلکه این حقوق موضوعه است که برای تخلف از اصول حقوقی ضمانت اجرا وضع می‌کند و ممانعت می‌کند از اینکه خلاف اصول حقوقی عمل شود. به‌عنوان مثال اصل حریت اصلی حقوقی است که بر اساس آن انسان آزاد خلق شده است و هیچ کس نباید آزادی مشروع انسان را محدود کند و به آن آسیبی وارد کند. در حیاتی فراتر از حقوق موضوعه برای این اصل حقوقی ضمانت اجرایی دیده نمی‌شود. قانونگذار برای تضمین این اصل حقوقی، برای تمامی مصادیق رفتارهای خلاف اصل حریت، ضمانت اجرای متناسب وضع می‌کند؛ بنابراین ضمانت اجرای تخلف از اصول حقوقی، غالباً در حقوق موضوعه یافت می‌شوند.

۳. از حیث زمان دوام: اصل حقوقی متضمن حکمی دائمی است و مقصود از وصف دوام این است که هیچ‌گاه اصل حقوقی نسخ نمی‌شود. در حالی که قواعد حقوقی، دارای چنین ویژگی نیستند. هر چند قاعده حقوقی متضمن حکمی کلی است و با یک بار اجرا از بین نمی‌رود ولی حسب تشخیص قانونگذار برای برقراری نظم در روابط اجتماعی در موقعیت زمانی خاصی وضع می‌شود و چه بسا

قرار گرفته و عقل مستقل آن را برای تضمین حقوق اساسی و سعادت انسان‌ها ضروری می‌داند و نقش هدایتگرانه‌ای در قانونگذاری و دادرسی دارد». این مفهوم متمایز از مفهوم قواعد حقوقی است. «قواعد حقوقی، احکامی کلی، الزام آور و دارای ضمانت اجرا هستند که از سوی مرجعی ذی صلاح، به منظور ایجاد نظم در روابط اجتماعی وضع می‌گردند». هر چند که اصول حقوقی و قواعد حقوقی در اوصافی چون کلی بودن و الزام آور بودن مشترک هستند ولی تفاوت‌هایی عمده‌ای نیز باهم دارند از جمله اینکه اصول حقوقی جایگاهی فراقانونی داشته و تبعیت از آن برای قانونگذار و دادرس الزامی است در حالی که قواعد حقوقی را مرجعی ذی صلاح در حقوق موضوعه وضع می‌کند. اصول حقوقی دائمی، نسخ ناپذیر و تخصیص ناپذیرند. در حالی که قواعد حقوقی دائمی نیستند و قابل نسخ و تخصیص هستند. اصول حقوقی همیشه آمره و تخلف ناپذیر هستند، ولی قواعد حقوقی ممکن است تکمیلی باشند و اشخاص بتوانند خلاف آن توافق کنند. اصول حقوقی همیشه متضمن احکامی ماهوی هستند ولی قواعد حقوقی ممکن است شکلی و یا ماهوی باشند. جایگاه اصول حقوقی رفیع‌تر از قواعد حقوقی است. اصول حقوقی مبنای نظام حقوقی قرار می‌گیرد و کلیه قواعد حقوقی بر این مبنا شکل می‌گیرد.

از بررسی مفهوم اصول حقوقی ملاحظه شد که بر قراردادهای اصول حقوقی مهمی حاکم است و به خلاف رویه عموم نویسندگان بر قرارداد فقط اصل حاکمیت اراده یا اصل آزادی قراردادهای حاکم نیست بلکه اصول حقوقی مهم دیگری همچون، اصل حریت، اصل التزام به تعهد، اصل حسن نیت، اصل حرمت مال غیر، اصل عدالت معاوضی و اصل استحکام معاملات نیز حاکم است.

فهرست منابع

قرآن کریم. ترجمه الهی قمشه‌ای. تهران: بنیاد نشر قرآن نهج البلاغه
امید، مسعود (۱۳۸۰). «خردگرایی و عقلانیت». مجله کلام اسلامی. شماره ۳۹.

انصاری، شیخ مرتضی (۱۳۷۶). مکاسب. دوره سه جلدی. چاپ چهارم. قم: انتشارات دهقانی (اسماعیلیان).

----- (۱۳۷۱). فرائد الاصول. جلد ۱. قم: مطبوعات دینی.

بولانژه، ژان (۱۳۷۶). «اصول کلی حقوق و حقوق موضوعه». ترجمه علی رضا محمد زاده وادقانی. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. شماره ۳۶. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۸). مبسوط در ترمینولوژی حقوق. جلد ۱. چاپ چهارم. تهران: گنج دانش. ----- (۱۳۷۲). دانشنامه حقوق مدنی و تجارت.

جلد ۱. تهران: انتشارات امیر کبیر.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۵). فرهنگ متوسط دهخدا. به

کوشش غلامرضا ستوده، ایرج ملکی و اکرم سلطانی. جلد ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

جعفری تبار، حسن (۱۳۸۳). مبانی فلسفی تفسیر حقوقی. تهران: شرکت سهامی انتشار.

حیاتی، علی عباس (۱۳۹۳). مقدمه علم حقوق. چاپ یازدهم. تهران: نشر میزان.

----- (۱۳۹۲). حقوق مدنی ۳، قواعد عمومی قراردادها. تهران: نشر میزان.

صادقی، محسن (۱۳۹۴). اصول حقوقی و جایگاه آن در حقوق موضوعه. چاپ دوم. نشر تهران: میزان.

کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۳). قواعد عمومی قراردادها. جلد ۱. چاپ سوم. تهران: شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا.

----- (۱۳۷۱). نظریه عمومی تعهدات. تهران: نشر پلدا.

----- (۱۳۸۸). فلسفه حقوق. جلد ۱. چاپ پنجم. تهران: نشر میزان.

----- (۱۳۷۷). فلسفه حقوق. جلد ۲. چاپ دوم. تهران: نشر میزان.

----- (۱۳۸۵). فلسفه حقوق. جلد ۳. چاپ پنجم. تهران: نشر میزان، تهران.

----- (۱۳۸۷). گاهی به سوی عدالت. جلد ۱. تهران: نشر میزان.

لوی، برون هانری (۱۳۸۳). جامعه شناسی حقوق. ترجمه ابوالفضل قاضی. چاپ سوم. تهران: نشر میزان.

ج- منابع فرانسوی

Bekaert Herman, Introduction a l'étude du droit. bruxelles.Emil. Bruylant. 1963

Brunet, (p), LES PRINCIPES GÉNÉRAUX DU DROIT ET LA HIÉRARCHIE DES NORMES. Paris, Economica, 2006.

Carbonnier, (J), Droit civil, T 2, Paris, 1967, T 4, 1996.

Chevallier (f), Les principes généraux du droit des contrats. Mémoire pour le Master 2 de Droit privé general. universite pantheon-assis. Année universitaire 2014 – 2015.

Gerard, (C), Vocabulaire juridique. paris. 2005

Lexique des termes juridiques, 17 ed, Dalloz Paris, 2010

Planiol.et Ripier, «Traité pratique de droit civil francais»,2e ed, T.1 ,paris, 1952.